



RahaiZan.Org

سازمان رهایی زن

The Organization for Emancipation of Women

نشریه ماهانه:

3rd Series, Issue 89

سری سوم، شماره 89

January 2021

بمن 99

سر دبیر: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati
Email: minohemati@gmail.com

مدیر مسئول: شراره رضایی

Managing editor: Sharareh Rezaei
Email: shararehrezaei.p@gmail.com



مطالب

کلپوهای جمهوری اسلامی را بهتر بشناسیم؛ نقدی بر کتاب "تابوت زندگان" نوشته هما کلهری مصاحبه مینو همتی با نسرین پرواز

سوء استفاده و بهره کشی از زنان عشایر
شراره رضایی

سالگرد هواپیمای ۷۵۲ اوکراینی نوری شریفی

و باز خودکشی سحر بابا سلجی

همجنسگرایی و سواستفاده جنسی شیما مقدم

خطرات مین پروین ذبیحی

خشونت بر زنان افغانستان
مصاحبه مینو همتی با ماریا یوسف زای

شعر: "تلاقی نگاهی آشنا" شعر از: نوری شریفی

صدایمان باشید! زینو ابراهیمی

شعر: "ته! به... به...." شعر از: نوری شریفی

صفحه ی خبری

- آخرین وضعیت نازنین محمدنژاد در پنجاهمین روز از بازداشت وی
- دانش آموزان در آتش می سوزند!
- گیلرخ ایرایی از زندان قرچک ورامین به زندان آمل تبعید شد
- صبا کردافشاری؛ ضرب و شتم و نقض مضاعف اصل تفکیک جرایم در قرچک

راه های تماس با سازمان رهایی زن و نمایندگان آن در شهرها و کشورهای مختلف

معرفی سایت های برنامه های تلویزیونی، آرشیو نشریه

واکسن فوری و رایگان حق تمام شهروندان

واکسن بخرد و به کثرت جمعی و میلیونی پایان دهید



به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی. از زندگی زنان (خودتان) و کودکان..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل زیر ارسال کنید.
Markazi@RahaiZan.org

کاپوهای جمهوری اسلامی را بهتر بشناسیم، نقدی بر کتاب "تابوت زندگان"
 نوشته هما کلهری
 مصاحبه مینو همتی با نسرين پرواز



<https://youtu.be/2lbMuj4zv1g>

در غرب، جنایات قرون وسطی و نقش حکومت کلیسا در شکنجه سیستماتیک مخالفین و بخصوص تواب سازی و اعدام و سوزاندن معترضین در کتب، نمایشنامه و فیلم نامه های بسیاری بازگو شده است، تا نوری بر این تاریکخانه تاریخ افکنده شود و از تکرار آن جلوگیری شود. متأسفانه جامعه ایران و دیگر کشورهای اسلامزده گرفتار قوانین، اوامر و عوامل ضدبشری قرون وسطی شدند. تجربه ای که هنوز همه جانبه برشته تحریر در نیامده و ناگفته های بسیاری در راه است.

در این برنامه پای صحبت میهمان عزیزمان نسرين پرواز نویسنده، فعال سیاسی آزادیخواه و برابری طلب و زندانی سیاسی سابق مینشینیم تا درک روشنتری از آنچه در زندانهای یکی از کثیفترین حکومتهای ضدبشری تاریخ، میگذرد، بدست آوریم.

نسرين عزيز با سلام درود به برنامه رهايی زن خوش آمدید.

مسئله زندانیان سیاسی، علاوه بر مصایبی که رژیم بر سر زندانیان، شکنجه شدگان، اعدام شدگان و خانواده هایشان آورده است، در عین حال گاه چنان به اصطلاح، حواشی آن پیچیده میشود که شخص سوم و کسانی که مستقیم آن تجربه را نداشته اند یا در آن زمان نبوده اند، را در تشخیص رویدادها دچار اغتشاش فکر میکند. یکی از این حواشی رابطه زندانیان مقاومی است که از اعدام ها جان سالم بدر بردند و کسانی که مقاومت شان در هم شکست و به اصطلاح تواب شدند و به درجات مختلف بعنوان انسان های دیگری که شستشوی مغزی داده شده اند، کس دیگری شده اند و به

در رابطه با کتاب "تابوت زندگان" بله من نقدی روی آن نوشتم. چرا؟ هما کلهری نویسنده این کتاب زندانبان من بود. من نمیگم او حق نگارش ندارد ولی مسئله اینست که دروغ نوشته. همانطور که در نقدم نوشتم کاری میکرد که زندانیان شکنجه شوند. ولی قبل از اینکه به این کتاب بپردازم دوست دارم در مورد پدیده همکاری برخی از زندانیان با جمهوری اسلامی که در مقدمه اشاره کردید بگم که این اتفاق تنها مختص زندانهای جمهوری اسلامی نبوده. برای مثال در کمپهای نازیها در آلمان، بعضی از زندانیان برای زنده ماندن و برخورداری از امکانات بهتر با فاشیستها همکاری کردند. بهشون میگفتند کاپو. در عوض همکاری با نازیها، کاپوها شکنجه نمیشدند و مجبور نبودند بیگاری کنند. یکی از امکاناتی که آنها داشتند این بود که اتاقهای خودشان را داشتند و مجبور نبودند کنار زندانیان دیگر بخوابند. در جمهوری اسلامی هم زندانبانانی که زمانی زندانی بودند و شروع به همکاری تا این سطح کردند اتاق خودشان را داشتند. و نه تنها شکنجه نمیشدند بلکه در شکنجه زندانیان نقش داشتند.

کاپوها در کمپهایی که زندانیان مجبور به کار اجباری یا بیگاری بودند، نگهبانی میدادند. در کمپهای نازیها زندانیان از کاپوها متنفر بودند و حتی به آنها تف میکردند. البته ما هرگز به کاپوهای جمهوری اسلامی تف نکردیم. نه بخاطر اینکه اگر به آنها تف میکردیم بلافاصله در بند شکنجه میشدیم، بلکه چنین کاری را قبول نداشتیم. این شیوه سرکوب را یعنی زندانی را در مقابل زندانی قرار دادن جمهوری اسلامی هم از آن استفاده کرد.

بعد از سقوط هیتلر تعدادی از کاپوها به دلیل همکاریشان با نازیها محاکمه شدند. بین سالهای 1951 تا 1964 حدوداً 40 نفر از کاپوهای دوره نازیها دادگاهی شدند. و چند نفر از آنها به پنج سال زندان محکوم شدند. یکی از آنها هم حکم اعدام گرفت ولی بعد حکمش تخفیف خورد. دو تا از کاپوها محکوم به حبس ابد شدند.

زندانیان جمهوری اسلامی به درجه ای که توانستند مقاومت کردند. تعدادی هم با رژیم رفتند که مثل کاپوها آنها هم بعد از سقوط رژیم باید در دادگاههای مردمی محاکمه شوند.

کسانی که تا درجه همکاری در سطح زندانبانی رفتند با کسانی که زیر بازجویی و یا فشار ضعف نشان دادند متفاوت هستند. از آن صدها هزار انسانی که دستگیر شدند، تعداد خیلی کمی زندانبان شدند و این نقش را باید توضیح داد. در ضمن زندانبان و مسئول

همکاری با ماموران زندان در سطوح مختلف پرداختند. برخی باعث دستگیری های بیشتر شدند و نزدیک ترین رفقایشان را به رژیم معرفی کردند و برخی در زندان مسئولیتی هایی گرفتند مثلاً زندان بان و مسئول بند و غیره شدند.

مینو همتی: سوال این است که شما بعنوان یکی از زندانیان مقاوم که از حرمت انسانی بخشی که شکستند، پیشتر دفاع کرده اید، امروز که بحث حول کتاب جدیدی که از این دست بنام تابوت زندگان منتشر شده است، جزو منتقدین هستید، چرا؟ در سطح فاکت، مخالفت شما با فاکت های کتاب چی است؟ در سطح تجزیه و تحلیل طبعاً تفاوت هست! برخی با نگاه امروز شان تحلیل میکنند و برخی با نگاه دیروزشان

نسرين پرواز: بله من پیشتر یعنی 13 سال پیش وقتی کتاب مارینا نعمت چاپ شد دو مقاله، به نامهای: "مبارزه با قربانی، پز قهرمانی" و "من از توایین دفاع میکنم" را در دفاع از حق نگارش او نوشتم. در این دو مقاله که در وبسایت هستند، نگاهی تحلیلی به شرایط انقلاب و دستگیری های دهه شصت داشتم. کیس مارینا کاملاً متفاوت از نویسنده "تابوت زندگان" است. مارینا 16 سالش بود که دستگیر شد و بازجویی او را مجبور کرد که با او ازدواج کند وگرنه خانواده اش را دستگیر می کند. مسئله این است که مارینا به جز به خودش به کسی لطمه ای نزد. برای اینکه جلوی دستگیری خانواده اش را بگیرد با بازجویی ازدواج کرد. خودش در کتابش می گوید که بازجویی به او تجاوز کرده است. مارینا اطلاعاتی در مورد کسی نداد. به غیر از این او زیر سن بود و نمیتوان به او برای هر کاری که کرده خرده گرفت، که متأسفانه برخوردهای بدی با او شد.

بند یکی است ولی چون مردم نمیدانند که مسئول بند یعنی چه، باید از واژه زندانبان استفاده کرد. چون بار رژیم خودش را دارد. پرسیدید که نقد من روی کتاب تابوت زندگان چیست. همانطور که گفتم نویسنده این کتاب یعنی هما کلهری زندانبان من بود.

من یکبار توی پنجره سلول نشسته بودم و غروب را نگاه میکردم. کلهری مطمئن بود که امکان ندارد زندانبان بند 7 که من در آن بودم بتواند با زندانبان بند 8 تماس بگیرند. چرا که خودش یک سال قبل از آن، زندانی همان بند بود. خلاصه من غرق در آسمان رنگارنگ بودم که آمد جلوی سلول و مرا برای بازجویی صدا کرد و به همراه دو زندانی دیگر برد پیش رئیس زندان. به رئیس زندان گفت اینها داشتند با بند 8 تماس میگرفتند. شناس آوردم آرامش بعد از سرکوب و قبل از طوفان بود و به اصطلاح دوره قدرت رفرمیستها در زندان قزل حصار بود وگرنه شکنجه میشدیم. میثم از ما پرسید داشتید با بند 8 تماس میگرفتید؟ من گفتم شما فاصله بین دو بند و توریهای فلزی که جلوی پنجره هایمان هستند را ندیدید؟ اگر خواهیم هم تماس بگیریم امکانش را نداریم. رئیس زندان پرسید پس چرا پشت پنجره نشسته بودی؟ گفتم داشتم غروب را نگاه میکردم.

کلهری دوباره شروع کرد به گفتن اینکه اینها داشتند با بند هشت تماس میگرفتند که رئیس زندان به او گفت برگردنشون بند. این واقعه بطور مفصل تر در صفحه 114 کتاب من زیر بوته لاله عباسی که 18 سال پیش به چاپ رسید در وبسایتم است. و البته که این موارد در کتاب کلهری وجود ندارند. این دفعه نتونست ما را ببره زیر شکنجه.

چندین مورد اینطوری هست و زندانبان متفاوت تجربه خودش را از او دارند. مثلا یک بار تعدادی از زندانبان داشتند آب بازی میکردند. آمد گفت هواخوری تعطیل. همه آمدند تو. بعد اسامی چند تن از زندانبان را خواند و آنها را کنار در دفترش نگه داشت تا چند تا مرد با شلاق آمدند توی بند و تک تک آنها را بخاطر آب بازی، شلاق زدند. البته هما یعنی زندانبان بند طوری گزارش داده بود که اینبار رئیس زندان دستور شکنجه زندانبان را بده. این واقعه را در صفحه 115 کتاب من میتوانید بخوانید.

هما کلهری در صفحه 283 کتابش این کارش را اینطور تعریف میکنه: "چند بار به هواخوری رفته و تذکر دادم که سر و صدا راه نیندازند اما توجهی نکردند. این ماجرا با اخطار پاسدارهایی که با شنیدن سر و صدا از راهروی واحد به پشت بام بند رفته بودند ادامه، و با بردن چند نفر به زیر هشت خاتمه یافت. آرامش هر چند موقتی برقرار شد."

بله آرامش مورد نیاز ایشان با شلاق زندانبان برقرار شد ولی حاضر نشده واقعبیت را در این مورد بنویسد. کتابش پر از دروغهایی مثل این است که نمیگوید باعث شلاق خوردن زندانبان شد.

ببینید سال قبل از آن من بند چهار اوین بودم و زمستان بود و کلی برف باریده بود. وقتی در هواخوری را باز کردند با چند تا از دوستانم رفتیم برف بازی، برف گلوله میکردیم و به هم دیگه پرت میکردیم. تازه سرخوش شده بودیم که رحیمی زندانبان آمد و گفت بریم توی بند. بعد هم یکی از دوستانمان را برد سلول انفرادی. منظورم اینه که زندانبان، زندانبانه. خوب چه فرقی بین رحیمی و کلهری است؟ یکی باعث شلاق خوردن زندانبان در بند شد، آن یکی باعث شد یکی از دوستانمان برای چند ماه بره انفرادی. حالا ممکنه خودشون هم نظریههایی به رئیس زندان در مورد اینکه با زندانبان چگونه رفتار کنند بدهند. اینرا کلهری هم توی کتابش میگه که در مورد برخورد با زندانبان با رئیس زندان مشورت میکرد. که همین حرفش نشان میده در سطوح متفاوت همکاری میکرد.

تفاوت هما کلهری با زندانبانان دیگر این بود که او دو یا سه سال دیرتر به این کار روی آورد. زندانبانان دیگر برای پول کار می کردند، کلهری برای آزادیش.

کلهری سعی می کند رژیمی شدنش را که یک انتخاب سیاسی بود، نه مذهبی، پشت رسیدن به خدا پنهان کند: "خدا در درونم جوانه زد و تکثیر شد." (ص228) خیلی از بریده ها در مصاحبه ها همین را ردیف می کردند تا اعترافاتشان پذیرفته شود. همه آنها خدا را دیدند. ولی بخش عظیمی از آنها از این جلوتر نرفتند و با رژیم همکاری نکردند. در حالیکه کلهری با کمال میل اطلاعاتش را می دهد: "سوالات البته تکراری بودند، اما جوابهای من نه. همان سوالهایی که دو سال پیش هم در کمیته مشترک جلوم گذاشته بودند. اما جوابهای من حالا همان جوابها نبود. اصراری بر کتمان حقایق و دروغ گفتن به آنها نداشتم. نوشتم. راستش را نوشتم. همانطوری که وقایع اتفاق افتاده بودند." ص 248

در اینجا خانم کلهری نمیگه چه بلایی سر آن افرادی که ایشان با کمال میل اطلاعاتشون را داد، آمد.

پرسیدید نقد من بر کدام فاکت‌های کتاب است. مسئله این است که اگر مردم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده بودند، نویسنده این کتاب جرات میکرد آنرا چاپ کند؟ و بیاید بگوید من برای رژیمی که سرنگون کردید زندانبانی کردم؟ معلوم است که نه. همانطور

که بعد از سرنگونی فاشیستها در آلمان کسی نیامد کتابی در مدح چکمه رئیس اردوگاههای مرگ بنویسد. این مزخرفات همیشه برای زمانی است که دیکتاتورها هنوز در قدرتند. این فاکت را از کتاب کلهری می آورم: "سرم را انداخته بودم پایین و به پوتین های سیاه او (یعنی حاج داود رحمانی رئیس زندان قزل حصار) و دمپایی های پلاستیکی قهوه ای خودم نگاه می کردم، دیگر از این پوتین ها نمی ترسیدم. از تصور گناہانی که مرتکب شده بودم و باعث شده بودم این پوتین ها مرا زیر لگد بگیرند از خودم خجالت می کشیدم." ص 261 یعنی اگر شکنجه می شوید تقصیر خودتان است. و نترسیدنش از آن پوتینها هم به این دلیل بود که هر دو میدانستند که کلهری دیگر در نقش زندانی مبارز در مقابل رئیس زندان نیاستاده. ببینید اگر بعد از این نوشته، کلهری سال2020 که بیست سال است در اروپا زندگی میکند، اینرا نقد میکرد و میگفت به چه دلیل دچار این هذیان فکری شده بود، خوب آدم طور دیگری بهش برخورد میکرد. و میشد گفت در آن زمان یعنی سی و هفت سال پیش دچار ناراحتی روحی شده بوده که بهش میگن ولی چنان مینویسه که گویی همه چیز بدیهی بود و هست.

در ص 211-212 می نویسد: "سخنرانی آقای خمینی از رادیو پخش میشد. در مورد جنگ نفتکش ها می گفت و دشمنی آمریکا و انگلیس و اخیرا فرانسه و از پیشروی رزمندگان در جبهه ها و امریکایی دانستن طرح صلح. داشتم به حرفهایش گوش می دادم، دیگر از او بدم نمی آمد." بله اینرا الانی می نویسد که رژیم بوسیله اسلحه و اعدام نمی گذارد مردم سرنگونش کنند. وقتی مردم رژیم را سرنگون کنند کسی نمی آید این حرفها را بزند. کسانی که این حرفها را زدند قائم میشن و میگن من نبودم. این حرفها برای زمانی است که نویدها را اعدام میکنند. منظورم این است که همه کسانی که در زمان حکومت فاشیستها پستی داشتند، بعد از سرنگونیش یا پنهان شدند و یا سعی کردند منکر جنایتهایی بشن که انجام دادند. اینکه خانم کلهری جرات میکند این کتاب را چاپ کند این است که هنوز رژیم توانسته به زور اسلحه در قدرت بماند. زمانی که هیتلر در قدرت بود، ممکن بود کسی بیاید بگوید دانی هیتلر ساده زندگی میکرد. ولی بعد از سرنگونی فاشیستها چنین فردی حتی اگر دلش هم برای دانی هیتلرش میسوخت، جرات گفتن چنین حرفهایی را نداشت. خانم کلهری خواهر زاده سرحدی زاده است. سرحدی زاده بعد از اینکه رژیم قدرت گرفت با سپاه همکاری داشت. یکبار وقتی که

شورای سرپرستی زندانها را داشت، یعنی سال 1363 به بازدید از زندان قزل حصار آمد و به بند ما هم سر زد تا زندانبانی خواهرزاده اش را ببیند. فکرش را بکنید این زمانی بود که رژیم روزانه مخالفانش را صدها صدها اعدام میکرد.

در دوران میر حسین موسوی، سرحدی زاده وزیر کار بود. کلهری در کتابش نوشته بعد از آزدیش برای مدتی میروید پیش دائیش یعنی سرحدی زاده زندگی میکند و اینکه او زندگی ساده ای داشت. اینرا به مردم بگی میخندند. چهل سال است که کسانی که در قدرتند پول مردم را خورده اند و خون مردم را تو شیشه کرده اند. و حالا که سرحدی زاده مرده، خواهر زاده اش آمده میگوید ساده زندگی میکرد. معلوم نیست پول مردم را کیا خوردند، اگر کسانی که در قدرت بودند نخوردند، پس این همه سال پول مردم کجا رفت؟ به جز بانکهای بین المللی اینها؟

گفتید در سطح تحلیل بعضی ها با نگاه امروزشان و برخی با نگاه دیروزشان مینویسند. باید بگم که خاطرات زندان روایت تحلیلی نیست. روایت تاریخی است. که میتوان این روایت را با دروغ همراه کرد و با قبول نکردن هیچ مسئولیتی، پشت این قائم شد که من با نگاه گذشته ام نوشتم. کلهری بعد از این همه سال در رابطه با هیچ یک از کارهایش مثل زندانبانی، اطلاعات دادن و یا مشاوره دادن به رئیس زندان ابراز پشیمانی نمیکند. چیده مان داستانش اینطور است که همه چیز اجتناب ناپذیر بوده است و او تقصیری نداشته است. و یا برای لطف به زندانبانان با رئیس زندان مشورت میکرد. اتفاقا کتاب کلهری به هیچ عنوان با نگاه دوره زندانش نوشته نشده. کتاب طوری تنظیم شده که او زیر فشار، نفرتش نسبت به رژیم تبدیل به نفرت او نسبت به مبارزین و جریانات ضد رژیمی میشود. و مهمتر اینکه حالا یعنی زمانی که رژیم در عرض چهل سال گذشته اینهمه اعدام کرده، نویسنده ای که زیر فشار نیست و در خارج از کشور زندگی میکند همچنان همان تنفر را نسبت به مبارزین و جریانات ضد رژیمی دارد. اینجاست که کاملا

میشه احساس کرد انتشار این کتاب یک پروژه سیاسی برای کوبیدن مبارزین و جریانات ضد رژیمی است. آن زمان رژیم زندانبانان را مجبور میکرد که برای آزدیششان از جریانات سیاسی ضد رژیمی اعلام انزجار کنند. که بخشی از زندانبانان این کار را نپذیرفتند و سالها بدون هیچ حکمی در زندان ماندند و تعدادی از آنها حتی اعدام شدند. به هر حال این کتاب هم در همان راستا یعنی انزجار علیه مبارزین و جریانات سیاسی است، البته نه در زندان، بلکه در اروپا. آن هم در دورانی که

مردم علنا شعار مرگ بر رژیم را داده اند، تا شاید با خواندن این کتاب درس عبرتی بگیرند. کتاب کلهری مثل موزه عبرت مهندسی شده است. همانطور که رژیم بیست سال از کمیته مشترک به نام بند 3 هزار اوین، برای شکنجه زندانبانان استفاده کرد و حالا موزه عبرتش کرده و میگوید فقط رژیم شاه از آن استفاده کرده است. کتاب ایشان هم به بهانه اینکه دارد علیه رژیم مینویسد، در واقع علیه مبارزین و اپوزیسیون نوشته است. میگوید اعترافی علیه خودش است ولی آنجایی که میگوید تک نویسی کرده، نمیگوید چه کسانی را لو داده و چه گزارشهایی علیه آنها نوشته است. و آن گزارشها چه بلایی سر آن انسانها آورده. و یا ایشان یکبار هم نمیگوید زندانبانان بوده است و باعث شکنجه زندانبانان شده است. من توی بند بودم که یکروز کلهری از دفترش بیرون آمد و گفت با حجاب باشین. ما رفتیم توی سلولها نشستیم. بعد نازلی پرتوی را برای شکنجه به بند آوردند. کلهری خواست پاهای او را بگیرد. نازلی گفت به من دست نزن. مردی که با شلاق آمده بود گفت تکان میخورم. نازلی گفت تکان نمیخورم. کلهری ایستاد و به صد ضربه شلاقی که به کمر نازلی زدند نگاه کرد. نازلی بلند شد و گفت این تتم بود که زدید. منظورش این بود که به فکر و روح من دسترسی ندارید. یک همچنین روایتی ربطی به نگاه امروز و دیروز کسی ندارد، ربط به حقیقت دارد. اینها بخشی از واقعیتهای زندان هستند و باید گفته شوند و کلهری در این سناریو نقش زندانبانان را بازی کرد. این وقایع در کتاب کلهری یا نیستند و یا اگر باشند به دروغ نوشته است.

در ابتدا توضیحی دادم در مورد زندانبانی که در دوران هیتلر در کمپها با نازیها در سطح زندانبانی همکاری میکردند. همانطور که گفتم کلهری هرگز نمیگوید زندانبانان بوده. و اینکه مثل کاپوها و بقیه زندانبانان او هم اتاق خودش را داشت. در حالیکه هر پانزده نفر از ما زندانبانان در یک سلول در بند بودیم و مجبور بودیم کنار هم بخوابیم. برخی از امکانات دیگر کاپوها غذای بیشتر، سیگار و نوشابه الکلی بود. کلهری در ص 253 کتابش مینویسد: "بعد از سالها، برای اولین بار چای بدون کافور، در لیوان دسته دار بلور فرانسوی، به جای شیشه مربا یا لیوان پلاستیکی می نوشیدیم. چه عطری داشت، چای بدون کافور."

بله چای با طعم زندانبانی. چایی که به ما زندانبانان میدادند آنقدر کافور داشت که بو و مزه ناخوش آیندش را در لیوانهای پلاستیکی کاملا احساس میکردی. خیلی از کاپوها در دورانی که زندانبان بودند

و بعد از سقوط هیتلر احساس گناه میکردند. ولی شما این احساس پشیمانی و قبول مسئولیت را در کتاب هما نمیبیند. همه جا حتی وقتی خودش کار غیر انسانی ای انجام میده جریانش را مسئول می داند، نه خودش را.

کاپوهایی که زندانبان بودند در رابطه با چگونگی برخورد با زندانبانان با نازیها مشورت میکردند و نظر میدادند. در واقع به راحتی می توان شباهتهایی بین کاپوهایی که زندانبان بودند و زندانبانانی مثل کلهری را دید.

مینو همتی: گفته میشود که کینه و عداوت بین زندانبانان مقاوم و شکسته خارج از زندان، شکاف و عدم درک موقعیت متفاوت این دو صفتی که به زور به "دشمنان" در زندان تبدیل شدند، تمام شدنی نیست! حقیقتی در این ادعا هست؟ آیا این موضوع قابل درک است که: آیا میشود خواست کسی که توسط رفیق سابق ش، شکنجه شده به هر شکل، امروز شکنجه گر گذشته را که با تلاش و فشار سیستماتیک فیزیکی و روانی مقامات زندان شکنجه گر شده بود را ببخشد یا درک کند؟

نسرین پرواز: ببینید من کینه و عداوت نمیبینم. تا زمانی که رژیم در قدرت است صف مایی که حاضر نشدیم با آن همکاری کنیم و هنوز هم با آن مبارزه میکنیم از صف آنهایی که با رژیم همکاری کردند و امروز هم از آن دل نمی کنند، جداست. مسئله درک کردن نیست. مسئله این است که هر یک از ما در کجا قرار داریم. من کاری با کسانی که شکستند ندارم. و برای آنها احترام قائلم چون شکستند ولی رژیمی نشدند. منظورم اینه که نرفتند توی جبهه رژیم تا به چهره دوست قدیمی شان پنجه بکشند. مسئله این نیست که ما زندانبانی را که زندانبان شدند، درک نمیکنیم. بعد از سرنگونی رژیم و وقتی که آنها هم مثل زندانبانان دیگر محاکمه شدند و مسئولیت کارهایی را که کردند بعهده گرفتند، آنوقت میشود در مورد درک کردن صحبت کرد. کسی مثل هما کلهری مجبور نبود زندانبان شود و فرض بگیریم مجبورش کردند، مجبور نبود کاری کند که زندانبانان شکنجه شوند و این کار را میکرد. کسی مثل او را که همانطور که ما را برد پیش رئیس زندان و به دروغ گفت داشتند با بند هشت تماس میگرفتند، و حالا هم همانطور کتابش را پر از دروغ کرده، چطور باید درک کرد؟ بنابر همه دلایلی که توضیح دادم همه زندانبانان، گذشته از اینکه بنابر چه شرایطی این شغل را پذیرفتند در دادگاه مردمی باید محاکمه شوند. همانطور که برخی از کاپوها هم بعد از سرنگونی هیتلر محاکمه شدند.

ادامه در صفحه 10 ی

سوء استفاده و بهره کشی از زنان عشایر
شهره رضائی

هفته ی گذشته بخشنامه ای از سوی وزارت بهداشت مبنی بر عدم ارائه وسایل پیشگیری از بارداری در مناطق عشایر ارائه شد .

اولین چیزی که بعد از شنیدن این خبر، باعث تاسف میشود اینکه این بخشنامه از سوی سازمانی منتشر می شود بنام "وزارت بهداشت"! که طبعاً در تمام دنیای متمدن و انسانی سازمان بهداشت باید خارج از قومیت، نژاد، جنسیت و بدون هر نوع نگاه طبقاتی بدون هیچ منفعت طلبی، اولین وظیفه اش سلامت جسم و روان انسان ها است.

دختران خردسال عشایر، بنا بر شرایط زندگی شان مسافت های دور و عدم امکانات تحصیلی و مدرسه، ترک تحصیل می کنند و در سنین بسیار کم مجبور به ازدواج می شوند و در همان سنین پایین بدلیل فرزندآوری های متعدد و کارسخت و طاقت فرسا، دچار اختلالات روحی و روانی می شوند و بعضاً برای فرار از این شرایط سخت که در توان تحمل شان نیست، دست به خودسوزی می زنند. آقای وزیربهداشت گویا خبر ندارد که مردم عشایر از حداقل های امکانات بهداشتی و حتی یک "خانه ی بهداشت" برای درمان، بیماری های جزئی شان هم محروم هستند چه برسد به بیمارستان!

در زندگی سخت و مشقت بار زنان عشایر، زنان باردار مجبورند از مسیرهای صعب العبور و کوه و کمر عبور کنند تا بلکه خود را به درمانگاهی برسانند و خطر سقوط به پرتگاه و رودخانه، جان مادر و نوزادش را تهدید می کند. بسیاری از این زنان خردسال! بدلیل عدم آمادگی جسمانی و یا امکانات بهداشتی و پزشکی کافی در هنگام زایمان جان شان را از دست می دهند .

اگر ذره ای وجدان و انسانیت در وجود کسی باشد و به چهره ی و چشم های غمگین زنان عشایر نگاهی بیندازد و شرم نکند. چهره های سوخته و پوست های پیر و شکسته ای با بچه های قدو نیم قد که پُرش سن شان از ۱۵ تا

۳۰ بیشتر نیست، زنانی که عمدتاً بار اصلی زندگی و اقتصاد خانه از پرورش و نگهداری گله، تهیه و تولید محصولات دامی، کارهای کشاورزی، صنایع دستی، ربسیدن پشم و رنگ کردنشان، بافتن قالی و گلیم، علاوه بر تمام این کارها نقش همسری و مادری و آشپزی بردوش آنهاست. با این وجود از تبعیض ها و خشونت های جنسیتی هم در امان نیستند و تنها امیدشان در این شرایط سخت خانه ی بهداشت است تا وسایلی را برای جلوگیری از فرزندآوری های بیشتر در اختیارشان قرار دهند که اگرچه تا کنون هم این امکانات در حد حداقل ها در دسترس آنان بود و این بخشنامه موجب فشار روانی مضاعف و ناامیدی شان می شود و متأسفانه با این اوضاع شاهد عواقب فاجعه بار و بالا رفتن آمار خودسوزی ها و خودکشی ها خواهیم شد .

از این بحث که بگذریم، دومین چیزی که با خواندن این خبر به ذهن خواننده می رسد اینکه چرا زنان عشایر؟ چرا حکومت با همدستی وزارت بهداشت زنان عشایر را نشانه گرفته؟ این بخشنامه، سرمایه گذاری روی فرهنگ و سنتهای عقب مانده و مرد سالارانه، کم توقعی زن و بیحقوقی زن زیر این سنت و فرهنگ در مناطق عقب مانده است. سرمایه گذاری روی اینکه تحمیل قوانین ارتجاعی و تبدیل زنان به ماشین جوجه کشی آسانتر و کم دردسر تر است و بالاخره اینکه صدای اعتراض این بخش از زنان به جایی نخواهد رسید. این یک بهره کشی آشکارو تعرض به جسم و جان زنان عشایر است. برای جامعه تعیین می کند که



از چه بخشی از جامعه زنان بعنوان ماشین جوجه کشی استفاده کند. اولاً زنان عشایر در سن پایین مجبور به ازدواج می شوند و بالطبع زمان باروری طولانی تری دارند و بدلیل دوری از جامعه شهری تر و امکانات و عدم آگاهی از حقوق اولیه خود، فرزندان و کارگرانی مطیع و قانع به حداقل ها پرورش خواهند داد. کودکانی که به سرعت و آوار به کار می شوند و دنیای کودکی خیلی زود به فراموشی سپرده می شود و دولت هیچ مسئولیتی در قبال تامین معشیت زندگی

عشایرنشینی برعهده ندارد.

از سویی دیگر دولت بدنبال افزایش کارگران ارزان تر "بدون تخصص" است. کارگرانی که بنابر شرایط زندگی عشایری و عدم یافتن کارمناسب به شهرها روی می آورند و به دلیل عدم دسترسی به امکانات تحصیلی و دانشگاهی و در اکثر مواقع ترک تحصیل به کمترین حقوق و دستمزدها در کارخانه ها بعنوان کارگران ساده بکار گرفته می شوند.

براساس گزارش خبرگزاری تسنیم، میزان باروری در ایران از حدود ۷/۷ فرزند برای هر زن در سال ۱۳۴۵ به سطح باروری حدود ۱/۸ فرزند به ازای هر زن در سال ۱۳۹۰ رسیده است و براساس گزارش سازمان ملل متحد، نرخ باروری کل ایران در سی سال گذشته حدود ۷۰ درصد کاهش داشته است. از سوی دیگر میانگین سنی رو به افزایش و پیر شدن است.

نمکی، وزیر بهداشت، در راستای تاکید خامنه ای برای فرزند آوری این سیاست شرم آور را اتخاذ کرده درحالی که جامعه با یک بحران اقتصادی جدی روبروست و فقر و فلاکت، بیکاری دامن جامعه را گرفته.

جوانان در بهیمان و استان های مختلف در اعتراض به بیکاری با ماموران سرکوبگر درگیر می شوند و روزی نیست که شاهد اعتصابات کارگری در اعتراض به عدم پرداخت حقوق دستمزد، مطالبات، اخراج ها و ... نباشیم .

ولی آنچه که وظیفه ما فعالین حقوق زنان است اینکه در مقابل این سیاست کثیفی که علیه گروه و قشر خاصی از جامعه که زنان عشایر هستند. سکوت نکنیم. عدم دسترسی به امکانات و رسانه ها براساس نوع زندگی این زنان شاید حتی فرصت شنیدن چنین تصمیم شرم آور علیه خودشان را هم به آنها نداده. تصمیمی که محروم ترین زنان جامعه را قربانی اهداف و تصمیمات ارتجاعی حاکمیت کرده تا زندگی را برای این زنان بی پناه و محروم از آنچه هست برایشان سخت تر و به جهنمی تبدیل کند .

جنبش برابری زن و مرد، فعالین حقوق زنان باید در مقابل این تعرض آشکار به حقوق انسانی زنان عشایر در این مناطق عقب مانده و ممانعت از تشدید فشار مضاعف بر این بخش محروم از جامعه است. باید صدای اعتراض این بخش از زنان به حقوق اولیه و انسانی شان باشیم. تعرض به حقوق زنان عشایر، بهره کشی و تعرض به کل حقوق زنان است./

سالگرد هوپیمای ۷۵۲ اوکراینی
نوری شریفی فعال حقوق بشر



پرواز شماره ۷۵۲ هوپیمایی بین‌المللی اوکراین، ۱۸ دی ۱۳۹۸ (۸ ژانویه ۲۰۲۰) ساعت ۶:۱۹ صبح، کمی پس از برخاستن از فرودگاه بین‌المللی امام خمینی هدف دو موشک قرار گرفت که به فاصله ۲۴ ثانیه از سامانه موشکی تور پدافند هوایی سپاه پاسداران شلیک شدند و کمی بعد این هوپیما در نزدیکی شاهدشهر استان تهران سقوط کرد. تمامی ۱۷۶ سرنشین آن جان باختند. تعداد ۱۴۶ شهروند ایرانی، ۶۱ شهروند کانادایی که عمدتاً تابعیت دوگانه داشتند، ۱۱ شهروند اوکراینی، و نیز تعدادی شهروند افغانستان، سوئد و بریتانیایی بود که همه آنها کشته شدند. ایران بلافاصله علت سقوط را نقص فنی اعلام کرد. در مقابل کارشناسان بنابر شواهد فرضیه برخورد موشک را مطرح کردند. اما ایران برخورد هرگونه موشک به این هوپیما را انکار کرد. کشورهای آمریکا، کانادا، بریتانیا، و استرالیا اعلام کردند این هوپیما بر اثر برخورد موشک زمین به هوا سقوط کرده است. اما سخنگوی دولت ایران بلافاصله با انتشار بیانیه‌ای هرگونه برخورد موشک را تکذیب کرد و آن را «عملیات روانی دولت آمریکا» عنوان کرد. در رسانه‌های رسمی و خبری در ایران هم، کارشناسان، تحلیلگران و عده‌ای تحت عنوان متخصصان هوافضا، احتمال شلیک موشک به هوپیما را «یک شایعه»، «دروغ»، «شیادی آمریکا»، «جنگ روانی» و «سناریوسازی دروغین غرب» توسط «دشمنان»، «معاندین» و «ضدانقلاب» معرفی کردند و شلیک پدافند و همچنین سقوط هوپیما با این شلیک را از لحاظ علمی رد کردند. با وجود آنکه ابتدا گفته شد که نقص فنی بوده اما بالاخره با وجود تحلیل‌ها و خبرسازیه‌های مختلف، همچنین پنهان‌کاری‌ها و تکذیب‌های متوالی، در نهایت در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۹۸، شلیک موشک به پرواز ۷۵۲

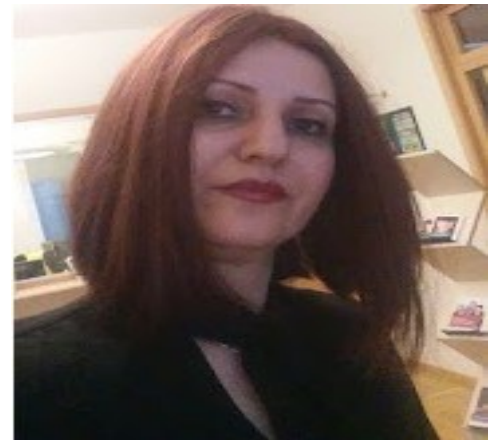
توسط ستاد کل نیروهای مسلح ایران تأیید شد. دلیل شلیک موشک به این هوپیمای مسافربری، در اطلاعیه ستاد کل نیروهای مسلح، «خطای انسانی غیر عمد در تشخیص شیء پرنده» اعلام شده است. یک خطای انسانی؟؟؟! در دیدن هوپیمایی که برخاستنش از برج مراقبت فرودگاه اعلام شده بود، چگونه چنین چیزی امکان داشت؟ این خطای انسانی است یا جنایت علیه بشریت؟ حکومتی که از پیشرفت سلاحهای موشکی داد سخن میراند و با مانورهای دمامد خود برای اسرائیل و امریکا شاخ و شانه میکشد و غرب و کشورهای خلیج را تهدید به سرنگونی میکند، چگونه است که قادر به تشخیص این شیء پرنده نبوده؟ این یاهو گویی‌ها باعث نشده تا خانواده بازمانده‌ها سکوت کرده و این دروغهای شنیع را از جانب حکومت فریب دهنده بپذیرند. اعضای خانواده برخی از جانباختگان حادثه سرنگون شدن هوپیمای اوکراینی در تهران از رهبر جمهوری اسلامی و فرمانده سپاه پاسداران در دادگاه اوتاریوی کانادا شکایت کردند. شکایت‌کنندگان اقدام سپاه در شلیک به هوپیمای خطوط هوپیمایی اوکراین را عمدی و حمله‌ای تروریستی تلقی کرده‌اند. علی‌اصغر گرجی عموی پونه گرجی، یکی از جانباختگان سقوط هوپیمای اوکراینی، روز جمعه ۲۴ ژانویه/ ۴ بهمن در صفحه فیس‌بوک خود با انتشار عکس شکایت‌نامه خود علیه مقامات جمهوری اسلامی که در دادگاه اوتاریوی کانادا به ثبت رسیده، خبر از تنظیم شکایتی علیه علی‌خامنه‌ای، حسین سلامی و امیرعلی حاجی‌زاده، فرمانده نیروی هوا فضای سپاه پاسداران و همچنین محمد باقری، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح داد و اعلام کرد در چارچوب قانون جزایی عدالت برای تروریسم دستگاه قضایی کانادا، پیگیر شکایت خود خواهد بود. در زمینه پرداخت غرامت به بازماندگان این جنایت، غلامرضا سلیمانی رییس کل بیمه مرکزی ایران با بیان اینکه هوپیمای اوکراینی از سوی شرکتهای بیمه‌ای اروپایی در اوکراین تحت پوشش قرار گرفته و تحت پوشش شرکتهای ایرانی نیست تأکید کرد: «خسارت هوپیمای اوکراینی باید از سوی شرکتهای بیمه‌ای که تحت پوشش هستند پرداخت شود.» (این در حالی است که بر اساس قواعد بین‌المللی وضع شده در سازمان جهانی هوانوردی (ایکائو)، زمانی که یک هوپیمای مسافربری سقوط می‌کند، مسئولیت بررسی حادثه، استخراج اطلاعات جعبه سیاه هوپیما، ارائه گزارش مقدماتی و نهایی درباره سقوط بر عهده نماد حاکمیتی کشوری است که در آن سقوط رخ داده است. در این

چارچوب سازمان هوپیمایی کشوری ایران به عنوان نماد حاکمیتی کشور در عرصه هوانوردی مسوولیت بررسی این حادثه را بر عهده دارد. در رابطه با هوپیمای اوکراینی سرنگون شده نیز ایران موظف است این روند را اجرا کند. از سوی دیگر، در چهارچوب کنوانسیون مونترال خسارت رقمی بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار برآورد می‌شود. افزون بر این غرامت، ایران به عنوان دولتی که مسئول این سقوط بوده است، ناچار به پرداخت غرامت و جرایم سنگینی خواهد شد. غلامرضا سلیمانی برای غرامت جان هر یک از مسافران مبلغ ۳۰ میلیون تومان معادل ۴۰ هزار دلار تعیین کرده است. وقتی طرف اوکراینی سوال کرد که این مبلغ چگونه محاسبه و تعیین شده است، سلیمانی با استناد به قوانین قوه قضائیه آخوندی گفت: «قوه قضائیه مبنای محاسبه را شتر ذکر کرده است. اگر دیه هر نفر که در این حادثه جان خود را از دست داده است ۱۰۰ شتر باشد، با احتساب قیمت هر شتر که قیمت آن ۸ میلیون تومان است، دیه هر فرد برای ایام ماههای حرام ۴۰ میلیون تومان و برای ماههای غیرحرام ۳۰ میلیون تومان برابر ۴۰ هزار دلار می‌شود. در پاسخ به این جنایت و قوانین ضد انسانی قضائیه آخوندی، طرف اوکراینی اعلام نمود که: «اولاً آنها همگی انسان بودند و نه شتر، ثانیاً هیچ شتری تا بحال خلبان نبوده! در ضمن دولت ایران مختار است جان مردمانش را با شتر مقایسه کند. اما در قوانین بین‌المللی و اوکراین، این مبنا و مقیاس هیچ جایگاهی ندارد.» اظهارات وزیر خارجه اوکراین، یک روز پس از آغاز روند بازخوانی جعبه‌های سیاه هوپیما در فرانسه: «پذیرفتن مسوولیت قضایی این انهدام از سوی ایران، عذرخواهی رسمی و تعهد برای عدم تکرار این حادثه، انجام تحقیقات فنی مطابق ملزومات معاهده شیکاگو، تحقیقات جنایی بی‌طرفانه و مستقل برای اجرای عدالت درباره عاملان این فاجعه و پرداخت غرامت مناسب، از خواسته‌های اوکراین از ایران است.»

در آستانه سالگرد هدف قرار دادن هوپیمای اوکراینی و کشتن ۱۷۶ سرنشین آن با موشک‌های سپاه پاسداران، به گفته جواد سلیمانی، همسر الناز نبی، تماس و فشار نیروهای سپاه پاسداران بر خانواده کشته‌شدگان این پرواز افزایش یافته است. هم‌زمان درحالی که معاون حقوقی حسن روحانی پیشتر اعلام کرده بود که در لایحه بودجه سال آینده ردیفی برای پرداخت تا ۲۰۰ میلیون یورو به عنوان غرامت هوپیمای اوکراینی از محل اعتبارات ←

صندوق توسعه ملی تعیین شده است اما در لایحه ارائه شده دولت به مجلس این ردیف حذف شده است. هم‌زمان جواد سلیمانی، که همسرش الناز نبی، در اصابت موشک‌های سپاه پاسداران به هواپیمای اوکراینی کشته شد، روز گذشته از افزایش فشارهای سپاه پاسداران به خانواده‌ها در آستانه سالگرد کشته‌شدگان این هواپیما خبر داد. سلیمانی در صفحه توئیتر خود نوشت: «ما خانواده‌های هواپیمای اوکراینی خیلی هامون هنوز نتونستیم عزاداری کنیم سپاه شروع کرده به تماس گرفتن با خانواده‌ها به بهانه سالگرد.» او همچنین هشدار داد که شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی نباید «سپاه پاسداران یعنی قاتل» را به عنوان مسئول تماس با خانواده‌های کشته‌شدگان هواپیمای اوکراینی تعیین کند. جواد سلیمانی، پانیز گرجی، حامد اسماعیلیون، شهناز مرتب، محمود زیبایی، آرمین مرتب، وحید امامی، البرز صادقی، امیرعلی علوی، فرهاد مدنی و آرش مرتب از خانواده‌های جانباختگان پرواز ۷۵۲ هستند که یک انجمن دادخواهی تشکیل داده‌اند. این خانواده‌ها برای مبنای بیانیه ای بدین مضمون صادر کردند: «این انجمن بر آن است که از خانواده‌های داغ‌دیده حمایت کند. مرهمی باشد بر زخم‌های باز، زخم‌هایی که همدرد آن را می‌بیند و می‌شناسد... اصلی‌ترین هدف این انجمن دادخواهی است. ما امیدواریم تا با استراتژی مشخص و برنامه‌ای مدون، از عاملین، آمرین، پنهان‌کنندگان و مقصران این جنایت داد بستانیم و آن‌ها را روزی در پیشگاه قانون ببینیم.»

**ویاز خودکشی
سحر بابا سلجی**



اخیرا به تازگی خبر خودکشی، رضا ۱۸ساله، که از کودکی به کار سخت و طاقت فرسا مشغول شده بود را شنیدیم که بسیار خبر درد

سخت گمارده میشوند، اختصاص می‌یابد که اگر در جامعه کنونی ایران که دزدان و غارتگران سردمدار آن هستند با دزدی و چپاول خون بسیاری از مردم ستم‌دیده ایران را مکیده و نمونه بارزش این میشود کی کسی مانند رضا از سر فقر و نداری جان به لبش رسیده و در اوج جوانی خودکشی میکند، و خود و تمام آرزو هایش در خاک مدفون میشود.

کوتاه سخن اینکه تا این رژیم منحوس در راس کار هست، امثال این خودکشی‌های ناخواسته روز بروز بر تعدادشان افزوده میشود و چه بسیار رضا‌های دیگری که قربانی فقر و تنگدستی شده اند و به اشکال مختلف به اینچنین مظلومانه جان خود را از دست میدهند، امیدوارم هر چه زودتر این رژیم جنایتکار اسلامی نابود شود و مردم ایران در سایه امنیت و آرامش آزاد و رها به زندگی سرانجامی دلپذیر برسند.

ناکی بود رضا یکی از هزاران هزار کودک کار بود که زیر سایه فقر و گرسنگی در جامعه ایران مورد ظلم و بهره‌کشی عده‌ای افراد سودجو و ظالم، قرار گرفته بود ای قبیل افراد با سو استفاده، و بهره برداری از این کودکان اعم از پسر و دختر آنان را در ازای دریافت در آمدی ناچیز وادار به انجام چنین مشاغل کاذب عبارت از گل فروشی، فروختن فال و... غیره مینمایند و رضا نیز یکی از همین کودکان بود که در سن نوجوانی وقتی دعوت به برنامه ماه عسل چند سال پیش شده بود در جواب مجری احسان علیخانی که رضا چه آرزویی داری، باید با این پاسخ روبرو شود، من تا حال به آرزویی فکر نکردم که حال آرزویی داشته باشم. بله وقتی این مجری صدا و سیما که با درآمد میلیاردری که حق پامال شده بسیاری از این کودکان کار و امثال آنان که از ساده ترین حقوق اجتماعی محرومند که حتی مجال مدرسه و تحصیل راز دست داده و به کار

**همجنسگرایی و سواستفاده جنسی
شیمما مقدم**

همجنسگرایی یکی از گرایش‌های جنسی است که ویژگی آن تمایل زیبایی شناختی، عشق رمانتیک و تمایل جنسی فردی است که تنها متوجه جنس همگون با خود او است. گرایش جنسی که به علت فرهنگ مردسالاری، عدم آگاهی و هموفوبیا در ایران در بهترین حالت به عنوان بیماری و اغلب به عنوان سواستفاده جنسی نام برده می‌شود. اینگونه که عده ای می‌پندارند چون گرایش جنسی همجنسگرایان شبیه آنها نیست پس برایشان قابل قبول نیست و عمدا حاضر به پذیرش آن نیستند و حتی برچسب سواستفاده گر روی همجنسگرایان می‌زنند. متأسفانه این افراد فکر می‌کنند همجنسگرایی وجود ندارد و آنها تنها سعی می‌کنند از جنس مخالف خود سواستفاده کنند.

شرایط زندگی برای همجنسگرایان بسیار دشوار است زیرا آنها مجبور به پنهان کردن هویت جنسی خود هستند و این از نظر روحی



دهند مجبور به گذراندن زندگی پنهانی به سختی هستند و گاهی عده ای از آنها تن به خودکشی می‌دهند. این در حالی است که همجنسگرایان حق زندگی عادی و برخوردار از حقوق شهروندی برابر را دارند.

آسیب شدیدی به همجنسگرایان می‌زند. در کشوری که حکم همجنسگرایی اعدام و زندان است و هرکسی به راحتی به خودش اجازه می‌دهد از آنها به خصوص دختران سواستفاده جنسی کند و صدای همجنسگرایان به جایی نمی‌رسد. علی‌رغم فشارهای زیاد و اطلاع‌رسانی‌های محدود در این شرایط متأسفانه عده زیادی از مردم سعی در مقابله با همجنسگرایی به بدترین شکل دارند. جامعه همجنسگرایان در ایران تنها تر از هر جامعه دیگری با شرایط دشوار از طرف قانون و مردم حتی خانواده زندگی می‌کنند. جامعه ای که حتی زمانی که بی‌گناه اعدام می‌شوند کسی متوجه نمی‌شود و خانواده‌ها آن را بی‌آبرویی می‌دانند و بیشتر از هرکس دیگری سعی در پنهان کردن آن دارند و حتی گاهی راضی به مرگ فرزندشان زیرا آنان را لکه ننگ خانواده می‌پندارند. این مساله باعث می‌شود دست حکومت برای اعدام همجنسگرایان بازتر باشد و تجاوزهای جنسی برای همجنسگرایان بیشتر شود، همجنسگرایان که کاری نمی‌توانند انجام

<https://rahaizanorg.blogspot.com>

خطرات مین

پروین ذبیحی، کنشگر زنان و فعال مدنی

زنان عراقی در سایه جنگ و کشتار، ترور و تعصبات قومی و قبیله ای و حاکمیت سران فاسد احزاب سیاسی و ناسیونالیستی در شرایطی سخت و سرشار از خشونت به سر می برند. روابط نابرابر اجتماعی اقتصادی و فرهنگی به همراه فرهنگ منحن و زن ستیز مردسالاری و نفوذ مافیایی سران ایل و عشایر که تبدیل به قانون گشته، زندگیشان را به جهنمی سوزان تبدیل نموده است. روزی نیست که جنازه آغشته به خون زنی در نقاط دور افتاده پیدا نشود که با بی رحمانه ترین شکل به قتل رسیده باشد.

روزانه دهها زن به دلیل فرودستی و اشکال مختلف خشونت و شیوه برخورد مردان خشونت ورز در جامعه، جسم و جان خود را به آتش کشیده و از خود مثنی خاکستر بر جای می گذارند. بنا به گزارش شرق الاوسط سالهای 1992 تا 2007 دوازده هزار زن به بهانه های ناموسی به شیوه های ددمنشانه به قتل رسیده اند. خانم ساکار احمد نویسنده و فعال حوزه زنان در کردستان عراق در کتاب قربانیان ناموس پرستی آمار پنج هزار زن کشته و سوخته و موارد خشونت علیه زنان را در فاصله سالهای 1991 تا 2002 ثبت کرده و در چاپ بعدی لیست زنان ترور شده را نیز اضافه میکند. گورستان زنان گمنام تراژدی تلخ هزاران زن و کودکی است که به بهانه حفظ شرف و ناموس و به شیوه های ددمنشانه به قتل رسیده اند و در سکوت معنا دار زنان پارلمان تارایست، حکومت و دهها سازمان ناکارآمد زنان، با وجود دریافت بودجه های کلان به یاد فراموشی سپرده شده اند.

خانم شهلا محمدی فعال حوزه زنان و خبرنگار «ژن تی وی» با همکاری خانم رۆژگار ابراهیم وکیل دادگستری که برای اولین بار تحقیقی جامع در مورد این گورستان را شروع کردند گزارشی در مورد گورستان گمنام به زبان کردی تهیه نموده اند.

گورستان وسیع سیوان در شهر سلیمانیه کردستان عراق واقع شده که قسمتی از آن محل دفن زنان بیشماری است که بطور گمنام و بدون هیچ نام و مشخصات و سنگ قبری به خاک سپرده شده اند. کسی از گذشته آنان خبری ندارد و تا سال 2010 هیچگونه تحقیقی در مورد این گورستان گمنام انجام نگرفته است. خانم رۆژگار ابراهیم بعد از دریافت خبر به تحقیق در مورد این کیس می پردازد. او در گفتگو با خانم شهلا محمدی اظهار میدارد:

نخستین بار که این خبر را شنیدم شروع به تحقیق و پرس و جو نمودم اما موفق به پیدا

کردن حتی یک نفر که اطلاعاتی در این زمینه در اختیارم بگذارد نشدم. متأسفانه در حالیکه هیچ اطلاعاتی در مورد آن زنان گمنام نداشتند آنها را فاحشه خطاب می کردند. سایر افراد نیز حتی اگر اطلاعاتی داشتند بروز نمی دادند.

جهت ادامه تحقیقات با تلاش فراوان و مجوز دادگاه و همکاری شهرداری که اسناد و مدارک را در اختیار داشتند، به این اسناد و مدارک دست یافتیم. طبق شواهد موجود و بررسی اسناد و مدارک متوجه شدم از تعداد سه هزار قبر هفتاد درصد آن متعلق به زنانیست که به بهانه های ناموسی توسط خانواده هایشان به قتل رسیده اند بطوری که بعد از کشتنشان نه تنها حاضر به تحویل جسد و خاکسپاریشان نشده اند بلکه هر نوع وابستگی به آنها را نیز انکار کرده اند. گرچه اسناد و مدارک این قربانیان در شهرداری موجود است اما گورها بدون هیچ نام و نشانی و تنها با یک شماره از هم جدایی شوند.

سایر گورها متعلق به کودکانی است که در اثر تجاوز یا رابطه جنسی که در جامعه نامشروع خوانده می شود، همچنین به علت عدم پذیرششان بعد از کشته شدن توسط خانواده و قبل از صدور شناسنامه در این گورستان به خاک سپرده شده اند. تعدادی از این گورها نیز متعلق به مردان خارجی گمنامیست که نه به بهانه ناموس پرستی بلکه به علت عدم دسترسی به مدارک و خانواده هایشان ناچاراً و بطور ناشناس در گورستان سیوان به خاک سپرده شده اند. طبق تحقیقات خانم رۆژانا ابراهیم و به گفته ساکنان سلیمانیه تاریخ تاسیس آن دهه هشتاد میلادی و قبل از قیام مردم کردستان یعنی در زمان صدام حسین (حکومت بعث) ، می باشد.

نکته قابل توجه اینکه در زمان حکومت بعث تعداد این گورها خیلی کم و غیر قابل توجه بوده است اما بعد از قیام، زنان بیشماری از مناطق مختلف کردستان و از جمله شهرهای رانیه، کرکوک، اربیل، سلیمانیه، چم چال و سایر مناطق به بهانه شرف و ناموس، به قتل رسیده و در این گورستان دفن شده اند. مرد کهنسالی که کارگر شهرداری است و سالهاست جنازه کشته شدگان را به خاک می سپارد می گوید: بعد از شستشوی جنازه ها توسط چند کارگر زن آنها را دفن می کردم. او رازهای زیادی برای گفتن دارد و من روزی رازهایش را بر ملا خواهم کرد.

یکی از این کیس ها که توسط خانم رۆژگار ابراهیم شناسایی شده تازه عروسی است که همسرش بعد از اینکه متوجه ناتوانی جنسی خود شده برای پنهان ماندن رازش عروس را به بهانه باکره نبودن به خانه پدری

برده و آنها هم همان شب وبدون انجام هیچ تحقیقی او را وحشیانه به قتل می رسانند و زمانی نتیجه تحقیقات بیگناهی آن دختر بیبنا ثابت شد که دیگر کار از کار گذشته بود. این گزارش را خانم شهلا محمدی خبرنگار و فعال حوزه زنان با همکاری خانم رۆژگار ابراهیم وکیل دادگستری تهیه نموده و من نیز با افزودن دو نکته آن را به زبان فارسی ترجمه کردم.

در حالیکه ستم بر زنان و از جمله قتل آنان به بهانه شرف و ناموس گرچه پدیده ای جهانی است اما بیشتر در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین رواج دارد. سنت و آداب و رسوم ارتجاعی و گرایشات ایل و عشیره ایی در آسیا و منجمله عراق چنان با تار و پود زندگی مردم عجین گشته که به راحتی و با اندک بهانه ایی حتی شک کردن و یا دیدن شماره تلفن فرد ناشناس دستشان به خون عزیزترین و نزدیکترین کسانشان یعنی زنان و دختران آلوده می شود. فشار جامعه و اصرار به پاس داشتن شرف و ناموس و آموزش هایی که از سنین کودکی در خانه تا اجتماع می بینند آنان را در حفظ مناسبات ظالمانه مرد سالارانه و زن ستیز و همچنین کنترل و مالکیت کامل جسم و جان زن برای حفظ غرور و حیثیت مردانه مصمم میسازد که به خود حق سلب حیات یک انسان را می دهند. نکته دیگر اینکه بسیاری از حکومت ها دست نشانندگان همین مناسبات ظالمانه و آداب و رسوم ارتجاعی و واپسگرایی هستند که زنان را برده و مردان را صاحبان بی چون و چرای آنان می دانند.

گورستان سیوان در چند سال اخیرگاهی مورد توجه رسانه ها و سازمان های زنان قرار گرفته که هر از گاهی با دسته گل و چند نهال به اینجا آمده و بعد از کاشتن چند نهال و گرفتن چند قطعه عکس می روند. قیاد طالبانی یکی از اعضای حکومت حریم کردستان بعد از بازدید از این مکان طی سخنرانی اظهار داشت که برای همه این گورها سنگ قبر خواهیم ساخت و در مورد تسریع کارها در رسیدگی به گورستان دستور لازم را برای شهرداری صادر خواهیم نمود! بدون اشاره به هیچگونه برنامه و چشم اندازی در مورد علل و انگیزه قتل های ناموسی و راهکار دولت در مقابله با گرایشهای فرهنگی و قانونی زن ستیز در بین اعضای جامعه و حکومت.

با اینکه یکی از وظایف اصلی دولت تلاش جدی برای پایان دادن به خشونت علیه زنان است اما این حافظان سرمایه بنا به ماهیت طبقاتی و ارتجاعی و قومی قبیله ایی شان خواهان تدوین و اجرای قوانین در مقابله با خشونت علیه زنان نیستند و ناتوان از تغییر زیرساخت های اجتماعی اقتصادی، سیاسی برای رسیدن زنان به هر نوع برابری از جمله برابری جنسیتی می باشند. به راه انداختن تبلیغات وسیع در مورد حقوق بشر و زنان و اصلاح چند ماده قانون به معنای دفاعشان از حق و حقوق انسانی زنان نیست بلکه جنبه فرمالیته و نمایشی در جهت اهداف و منافعشان و همچنین در راستای حفظ سرمایه و قدرتشان می باشد. /

گفتگو با ماریا یوسف زای از فعالین حقوق زنان افغانستان
مصاحبه مینو همتی با ماریا یوسف زای



<https://youtu.be/D4qoxRnsGvI>

اخبار خشونت به زنان در افغانستان قلب آدمی را میفشارد، لیکن پژواک مبارزه مردان و زنان آزادیخواه و برابری طلب و بخصوص نسل جوان جنبش رهایی زن روزنه امید را نشان میدهد.

در این قسمت برنامه در گفتگو با ماریا یوسف زای فعال حقوق زنان از افغانستان به فعالیتهای زنان در مبارزه علیه خشونت خانگی و اجتماعی میپردازیم.

مینو همتی: ماریا یوسف زای عزیز به برنامه رهایی زن خوش آمدید.

ماریا یوسف زای: با تشکر از سازمان رهایی زن

ایزاز امتنان از مینو جان عزیز و همکاران تکنیکی تلویزیون رهایی زن، سلام خدمت شما و بینندگان و شنوندگان عزیز

من ماریا یوسفزی شهروند افغان مقیم سوئدن و مسئول انجمن افغانها در شهر تورلتهان هستم.

افغانستان کشور سنتی و مردسالار است که در این چهار دهه جنگ و نا امنی خشونت علیه زنان -انتحار-انفجار-فقر-غربت-بیکاری بیداد میزنند. در این جنگ های خانمانسوز آوارگی- بی خانمان شدند. در این حالات بغرنج افغانستان زیادهترین ضربه زنان - کودکان و کارگران دیدند در طول چندین سال بعد از دوره سیاه طالبان مردم و زنان امیدوار بودند که شرایط مناسب تر خواهد شد اما بی خبر از

ایکه باند های مافیای با جنگسالاران و تجاران دینی و مذهبی به کمک کشور های غرب و امپریالیزم سایه انداخته سرزمین مارا به نابودی کشاندند و سالها به عقب رفت.

مینو همتی: روز بیست و پنج نوامبر، روز جهانی منع خشونت علیه زنان را پشت سر گذاریم، شما که در جریان اخبار مبارزاتی از افغانستان هستید. فعالین حقوق زن این روز را چگونه برگزار کردند؟

ماریا یوسف زای: در داخل افغانستان تشکلات مدافع حقوق زنان در چه موقعیت قرار دارند و مشارکت نسل جوان در این تشکلات به چه میزان است.

ماریا یوسف زای: خانم های فعال و سرشناس مثل زهرا موسوی - مارال با سه خانم دیگر دست همدیگر گرفته برای زنان آسیب پذیریک نهاد را ایجاد کردند که آنها را به بهبودی سوق دهند. همچنان انجمن فرهنگی افغان ها در این شهر که مسئول آن خودم هستم نیز یک سلسله فعالیت ها برای جامعه اینجا و روشنگری زنان داریم که برای

ماریا یوسف زای: تاریخ ۲۵ نوامبر روز محو خشونت علیه زنان است اما در این سال که گذشت نه تنها که خشونت ها با زنان محو نشده افزایش یافته کمسیون حقوق بشر حدود ۳۴۰۰ قضیه خشونت زنان ثبت کرده که این خشونت ها به انواع مختلف صورت گرفته از قتل - قطع اندام زنان - لت و کوب - خشونت های روحی و فیزیکی است قابل تائروتاسف همه جامعه شده در شرایط فعلی مردان که از افغانستان به کشور های اروپایی مهاجرت کرده اند تعدادی با اندیشه طالبانی و مغز گندیده خود که خلاف پیشرفت زنان هستند. زن را برای خانه نگهداشتن و برای تولید نسل برای اسپیزخانه نگهدارند.

روز ۲۵ نوامبر خانم به اسم بنفشه در آلمان توسط شوهر اش محمد توحی بشکل فجیح به قتل رسیده بود بنفشه خانم دو کودک هم داشت شوهر بنفشه بعد از قتل خانم فرار کرده این حادثه دلخراش قلب هر آدم را به لرزه میاورد.

مینو همتی: در خارج از افغانستان فعالیت های شما و همزمانتان پیرامون چه موضوعاتی متمرکز است؟

ماریا یوسف زای: در شرایط ناامن افغانستان در دور ترین ولایت بامیان دختران جوان تابو شکنی کردند به مردم نشان داد که دختران و زنان هم توانایی هر کار را دارند در حضور مردان مسابقه والیبال را بنمایش گذاشتند. و همچنان در ولایت دایکندی یک گروه از دختران موتور سیکل سوار نیز یک نمایش را برگزار کردند که فامیل های شان و حضور پررنگ مردم نیز از آنها استقبال کردند و حمایت کردند.

مینو همتی: در داخل افغانستان تشکلات مدافع حقوق زنان در چه موقعیت قرار دارند و مشارکت نسل جوان در این تشکلات به چه میزان است.

ماریا یوسف زای: خانم های فعال و سرشناس مثل زهرا موسوی - مارال با سه خانم دیگر دست همدیگر گرفته برای زنان آسیب پذیریک نهاد را ایجاد کردند که آنها را به بهبودی سوق دهند. همچنان انجمن فرهنگی افغان ها در این شهر که مسئول آن خودم هستم نیز یک سلسله فعالیت ها برای جامعه اینجا و روشنگری زنان داریم که برای

مدغم شدن در جامعه تشویق میشوند و برای شان آگاهی داده میشود تا از حقوق خود در راه مثبت استفاده کنند.

ماریا یوسف زای عزیز با سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و نظراتتان را با بینندگان ما سهیم شدید. /.

تلاقی نگاهی آشنا

شعر از: **نوری شریفی**

مرا در تلاقی نگاهی آشنا خواهی یافت در یادآوری مزه تلخ یک قهوه در عمق خاطراتی شیرین

در لذت چشیدن طعم بوسه ای ممنوعه، و در لبخند پیروزی یک عشق در لحظه ضرب آهنگ دو قلب

مرا در چشمان خیره و بی تفاوت محکوم به حبسی ابدی که در اتاق ملاقات، هیچکس بدیدنش نیامده،

و در غم سنگین دیوار های یک سلول انفرادی خواهی یافت

مرا در تماشای پرواز پرندگان از پشت میله ها،

و در آواز کولی دوره گرد، مرا در شادیهای بی بهانه کودکان و لبریز شدن قلب مادران از مهر،

مرا در سکوت مشتاقانه ی آنکس که در انتظار روایتی خوشایند است،

و در فریادهای معترضانه آنکس که خود راوی ناخوشایندی ها از زندگی است

مرا در خود، خواهی یافت چه هنگام درود یا بهنگام وداع،

در لحظه اوج بودن، نه در حضيض نبودن، در آغوش های مهربانانه و یا در طرد شدنهاي ظالمانه،

من در نگاه تو، بینش تو و در ذهن خیال انگیز توام

میتوانی چشمهای خود را ببندی و هیچ نبینی، انگار که آرمیده ای و خواب میبینی فقط همین!

و یا نه... دیده جان باز کنی و ببینی آنچه هست و نیست را و بال بگشایی و به پرواز درآیی

برهی و برهانی تمام جانهای خسته ای را که توان برخاستن برایشان نمانده

با مهر و با امید به لمس خنکای بامدادی که شامگاهش را در پیچ جاده ای که به تاریخ می پیوندد، جا گذاشته باشد

صدایمان باشید!
ژینو ابراهیمی



من فاطمه ابراهیمی (ژینو) هستم. در سال ۲۰۰۹ همراه با همسرم پیمان ملامیرزایی از ایران مجبور به گریختن شدیم و به عراق رفتیم. پسرمان ملامیرزایی متولد ۲۰۱۱/۱۰/۲۹ در عراق شهر سلیمانیه به دنیا آمد بعد از چند سال زندگی سخت و ناامن که در آنجا داشتیم و با شروع جنگ داعش و همچنین نبود امنیت و آینده ای نامعلوم برای پسرمان مجبور شدیم به ترکیه برویم. در تاریخ ۲۰۱۴ ما در یونان (UN) ترکیه ثبت نام شدیم و در سال ۲۰۱۶ قبولی خود را از سازمان ملل گرفتیم و شش ماه بعد پرونده مان به بخش کشوری داده شد. پسر دوم ریژوان ملامیرزایی تاریخ تولد ۲۰۱۷/۴ شهر قهرمان ماراش ترکیه به دنیا آمد. با وجود آنکه فرزندانم در ترکیه بدنیا آمده ولی فرزندانم هیچ گونه هویتی ندارند تنها

هرکدام یک برگه تولد بیمارستان را دارند. من به عنوان یک زن آسیبهای زیادی را متحمل شدم در کشورم به دلیل اینکه آزادی، استقلال، نداشتم و همچنین تبعیض جنسیت و خیلی دلایلی که حاضر نبودم در چنین جامعه ای که به انسان بودن احترام نمیزاره و در تمامی زمینه های خصوصی و فردی هر انسانی دخالت میکند و همچنین قانون مرتجعانه مرد سالاری که هر روز از ما زنان قربانیان زیادی گرفته و میگیرد، تصمیم گرفتم به تمامی این ظلم ها نه بگویم و زندگی آزاد و مستقلی داشته باشم. اما در کشور من اجازه چنین آزادی وجود ندارد و ناچار فرار کردم.

حال من با همسر و کودکانم در ترکیه پناهنده هستیم ولی هنوز به کشوری امن انتقال داده نشدیم. دوماه قبل اداره مهاجرت باما مصاحبه انجام داد و یک ماه بعدش ما را رد کرد. طبق همان قوانینی که یونان (UN) به ما در مصاحبه ی اول به ما قبولی داد برای بار دوم ما را رد کرد. ما الان حق اعتراض داریم که پرونده را در دادگاه به جریان بیندازیم دقیق ۲۷ روز گذشت ولی خیلی سخت گذشت. کابوس دیپورت و اخراجمان هر لحظه از من دور نمیشود. من هرگز نمیتونم به کشورم ایران برگردم. نمیتونم به جایی برگردم که هیچ حق و حقوق انسانی نداشته م و نخواهم داشت. من و خانواده ام اگر به کشورمان دیپورت شویم با احکام سنگین روبرو خواهیم شد و فرزندانمان را از دست میدهیم. من یک مادرم و یک زنم، نمی توانم تمام درد ورنج هایی که سالیان

زیادی ست بر من تحمیل کرده اند در چند سطر نوشت. تنها میتونم بگویم، من یک زنم، من یک انسانم، در ایران نمی تونم نفس بکشم. ا ز تمامی سازمان های حقوق بشر و ارگانها و سازمانهای حمایت از زنان و کودکانم تقاضا دارم صدایمان باشید و از ما حمایت کنید، زندگی و آینده بچه هایم در خطر هست و احتیاج به حمایت داریم. /.

وضعیت پرونده	پرونده بازاست
تاریخ ثبت نام	14-09-2015
وضعیت پناهنده	قبولی- در مصاحبه اول
تاریخ وضعیت پناهنده	23-11-2016

Case Status	Case is Active
Registration Date	14-09-2015
RSD Status	Recognized - 1st instance
RSD Status Date	23-11-2016

Resettlement Result	
Resettlement Event	Case under processing
Date	17-07-2017
Country	

کاپوهای جمهوری اسلامی را بهتر بشناسیم... ادامه صفحه ی 4 مینو همتی: بهررو بعنوان کسی که از آزادی عقیده و بیان صحبت

میکند، آیا نمی توان خواست همه در مورد تجربه زندان بنویسند تا همه بدانند که در زندانها چه گذشت و با چه شیوه ها و مکانیزم های روحی و روانی و فیزیکی، تعداد زیادی از جوانان زندانی را شکستند و به زانو درآوردند و برخی از آنها بعد از شکستن حتی اعدام شدند! برخی میدانستند که اعدام میشوند و شکستند! در مورد برخی بنظر نمی رسد برای فرار از اعدام بوده شما تحلیلتان چیست؟

نسرین پرواز: بله خیلی خوبه که همه بنویسند. و خواننده هم حق دارد نقد کند. من هم که هما کلهری زندانبانم بوده، حق دارم با مقایسه وقایع در کتاب خودم که 18 سال پیش چاپ کردم و این کتاب نشان دهم که زندانبانم دارد دروغ می گوید. میتوانستم فاکتهای بیشتری از کتاب خودم و از کتاب او بیاورم ولی نیازی نبود. کتاب کلهری برای این نیست که خواننده بفهمد چطور رژیم زندانی را زیر شکنجه میبرد تا بشکند. اینرا مردم بعد از پخش آنهمه اعترافات اجباری که بوسیله شکنجه از زندانیان گرفتند، میدانند. کتاب کلهری برای این است که بگوید اپوزیسیون هم اگر در قدرت بود همین جنایات را میکرد.

در مورد برخی که شکستند و اعدام شدند. آنها در فرار از اعدام نشکستند. همانطور که اشاره کردید برخی از آنها میدانستند که اعدام میشوند. من فکر میکنم در فرار از شکنجه شکستند. شکنجه بدتر از اعدام است. من وقتی زیر شکنجه بودم آرزوی مرگ داشتم.

مینو همتی: چرا این کتاب از جانب شما نقد میشود، توضیحاتی دادید ولی دوست دارم بیشتر توضیح بدین. آیا این نقد ها ادامه مبارزه در زندان ها است یا ادامه همان مبارزه در شرایط دیگری؟

نسرین پرواز: مسئله این است که هدف از نگارش این کتاب چیست؟ به نظر من دلایل متفاوتی در نگارش این کتاب وجود دارد. یکی اینکه در عرض چهل سال گذشته رژیم صدها هزار نفر را دستگیر و هزاران نفر را اعدام کرد و ما امروز ادبیات زندان داریم. رژیم سعی دارد با روایت خودش، این ادبیات را مخدوش کند و روایتی به نفع خودش به خوانندگان ادبیات زندان القا کند. در واقع هدف رژیم خنثی کردن ادبیات مبارزه و مقاومت در زندان است.

کتابهایی که تا کنون در مورد زندان چاپ شده اند، با اینکه عمدتاً توسط کسانی نوشته شده اند که در زندان مبارز بودند ولی آنسوی خود را یعنی بریدگی را هم به نمایش گذاشتند. ولی در کتاب کلهری هیچ نشانی از مبارزین نمیبینید و اگر ببینید هدف تحقیر و تمسخر آنهاست.

جا به جا چهره ای سطحی از مبارزین به نمایش میگذارد و سعی میکند آنها را مورد تمسخر قرار دهد. مثلا در صفحه 141 میخوانیم: "یک روز عصر سیما مسئول بند آمد و اعلام کرد که همه باید بیرون برویم. نرفتم، عده ای در راهرو قدم می زدند، بعضی که معمولا سن شان بیشتر بود و البته برنامه ها را سازمان می دادند، این جور وقت ها کمر درد را بهانه و می رفتند زیر پتوهای شان می خوابیدند که جلوی چشم حاجی و مسئول بند نباشند." ببینید چطور مبارزین را خراب میکند.

این یکی در ص 199 خیلی جالبه: "راستی تفاوت ما چه بود با فاشیست های ارتجاعی در استفاده ابزاری از آنها؟" کمی پائینتر مینویسه: "جوابی که به خودم دادم این بود که قدرت طلبی در ذات آدمی است. قدرتی که با حضور انبوه آدمها رنگ می گرفت و جلوه گر می شد. چه در نماز جمعه و چه در راهپیمایی ها و میتینگ های ما همیشه کمیت حرف اول را میزد نه کیفیت."

این مثل این میماند که وقتی فاشیستها در آلمان داشتند مردم بیگانه را میکشند، یکی از کاپوهای اردوگاههای مرگ می آمد میگفت مخالفان هیتلر هم مثل فاشیستها هستند و اگر قدرت داشته باشند همین جنابتها را میکند. کلهری در واقع با نوشتن علیه اپوزیسیونی که هرگز در قدرت نبوده از رژیم دفاع میکنه.

کلهری در کتابش هر جا از جنایت های رژیم میگه بلافاصله میگه: ما چی؟ ما اگه قدرت داشتیم همین کارها را نمیکردیم؟ که در اینجا همیشه به همه آنها بپردازم.

به این توجه کنید که در ص 226 نوشته: "آیا سیاسیون پرچمدار آزادی، دیکتاتورهایی بی تخت و تاج نبودند؟ اگر تخت و تاج داشته باشند، چه خواهند کرد؟"

در این برهه تاریخی که اگر تنها یک روز اسلحه های رژیم از کار بیفتند، زیر رژه مردم له خواهد شد، این کتاب رسالت تعیین و تغییر افکار عمومی را برای نجات رژیم به دوش می کشد.

دلیل دیگه ای که میگم این کتاب ادبیات رژیم است این است که طوری نوشته شده که از ابتدای دستگیری کلهری پاسدارها را خواهر و برادر می نامد. در حالیکه زندانیان مبارز هرگز پاسدارها یا زندانبانها را خواهر و برادر صدا نمیکردند. و کلهری به این اشاره نمیکند.

و یا به این بخش توجه کنید: "تا عصر کاغذ بازی های اداری جریان دارد. ده بار اسم خودم و پدرم را و گروهک وابسته را می پرسند." (ص 116)

همانطور که میدانید، به جز رژیم کسی به جریانات سیاسی نمی گفت و نمی گوید

گروهک. و واژه هایی چون: "تارهای عنکبوتی"، "برادر"، "خواهر"، "شرم"، "گروهکها"، "دیدگاههای گروهکی"، "منافقین و غیره.

در توجیه سرکوب مینویسد: "خودم را جای حاجی می گذاشتم که اگر رییس زندان بودم با زندانی شرور، معاند و مخالف سیاست ها و نظرات خودم چه می کردم." (ص 187-188)

به نمونه دیگه ای از مقایسه اپوزیسیون با رژیم و باز هم توجیه سرکوبهای رژیم در ص 201 توجه کنید: "پنداشتم لابد دوستی یا آشنایی از نزدیکان حاجی شهید یا اسیر شده که اینگونه وحشیانه به ما حمله ور شد. فکر می کردم، اگر آنها هم دوستان ما را شهید می کردند یا اسیر، و قدرت در دست ما بود، با آنها چه می کردیم؟ تلافی اش را سر مخالفان مان در نمی آوردیم؟"

اینگونه توجیه شکنجه های رژیم و مقایسه رژیم با اپوزیسیونی که در قدرت نبوده، تنها برای زدن مبارزین است و اینکه بگوید جریانات سیاسی هم مثل رژیم هستند.

در ص 203 میتوانید چپ ستیزی و اخته جلوه دادن مبارزات رهایی بخش را بخوانید. نوشته:

"ما چه؟ اگر ما هم به قدرت برسیم، مخالفان مان را ناز و نوازش می کنیم؟ این سوالی بود که مدت ها ذهنم را به خود مشغول کرده بود. چرخه خشونت و قدرت را چگونه می توان متوقف کرد؟ اصلا ممکن است و شدنی؟" این نمونه ی بارزی از کشتن امید و روحیه مبارزه از طریق زدن چپ با ایجاد سوال و اینکه بیخود تلاش نکنید، همیشه همین بوده و همین خواهد بود.

و اینکه پرسیدید، آیا این نقدها ادامه مبارزه در زندانها است یا ادامه همان مبارزه در شرایط دیگری، باید بگم، هر دو. ما در زندان در دو صف متفاوت بودیم و هما که در صف قدرت بود سعی در آزار و شکنجه ما داشت. همانطور که در کتابش نوشته، دوست داشت ما هم دست از مبارزه بکشیم و رژیم شویم. ما بی تفاوت از کنار امثال او میگذشتیم. و آنطور که نوشته این باعث رنجش خاطرش شده است. انتظار داشته که علیرغم اینکه زندانبان ما بود، با او دوست باشیم. واقعا مسخره است. ما با هیچ زندانبانی سلام و علیک نداشتیم. چرا باید با او میداشتیم؟ چون یک زمانی زندانی بوده؟

مینو همتی: بعضی ها ممکن است ادعا کنند که نقد شما، منصفانه نیست چرا که این ها شخصیت دیگری شده بودند؟ توضیح شما چی است؟

نسرین پرواز: بله دقیقا شخصیت دیگری شده بودند - شخصیتی از نوع رژیم و متأسفانه این کتاب یک قدم هم از آن کلهری زندانبان فاصله نگرفته است. ببینیم کلهری را با رحیمی که وقتی ما برف بازی کردیم یکی از دوستانمان را به انفرادی فرستاد، مقایسه کنیم. چه فرقی بین هما کلهری زندانبان که باعث شکنجه زندانیان بخاطر آب بازی شد و رحیمی که یکی از دوستان ما را بخاطر برف بازی به انفرادی برد، است؟ چرا باید چون کلهری چند سال دیرتر این شغل را انتخاب کرده و یا اینکه دو سال زندانی بوده، با او برخورد متفاوتی داشت؟ اینکه فرد دیگری شده بود، کاملا درسته. مثل رحیمی شده بود. خوب چرا باید با این رحیمی بخاطر اینکه دو سال زندانی بوده رفتار دیگری نسبت به آن دیگری داشت؟ من فکر میکنم باید رفتار آنها را ملاک قرار داد، نه اینکه یک زمانی چه کاره بوده اند و اینکه چرا این رفتار را دارند. در غیر اینصورت افراد هم قبول مسئولیت در قبال رفتارشان نخواهند کرد.

کلهری در کتابش به همان اندازه از اپوزیسیون رژیم متنفر است که در زمان زندانبانیش بود. اینکه شخصیت دیگری شده بود، کارش را توجیه نمیکند. بخصوص اینکه امروز سی و هفت سال بعد از آن کارهایش هیچ مسئولیتی به عهده نمیگیرد. واقعیت را نمیگوید، اینکه باعث شکنجه زندانیان می شده و لااقل بگوید اشتباه کرده. یکبار هم در کتابش نمیگوید اشتباه کرده. همه جا سعی میکند ترحم خواننده را برانگیزد.

مینو همتی: فکر میکنید چرا، گاهی برخی در هر دو طرف این دوقطبی، اصل مسئله را که مسبب زندانی شدن و تواب شدن بهترین های دوران انقلاب شده است را، با همان میزان کینه و غضب نقد نمی کنند! آیا فشار روحی که شکستن رفیق سابق در زندان بر زندانی مقاوم میآورد بیش از فشار مثلا حاج داود و لاجوردی است؟ دشمن را بهتر میتوان تحمل کرد تا خائن را؟ آیا این رابطه در ناخودآگاه موجب برخورد شدید به رفیق شکسته نیست؟

نسرین پرواز: نه. من فکر نمیکنم کسی که با رژیم رفته بدتر از رژیم است. هر دو یکی هستند.

ببینید این طبیعی است که کسی دوست ندارد دوست قدیمی اش به صورتش پنجه بکشد. ولی مسئله عمیقتر از این است. کسانی که در جریانات بودند و شروع به همکاری میکردند، خیلی بیشتر و بدتر از کسانی که بیرون از جنبش بودند میتوانستند ضربه بزنند. چرا که دوستان نقطه ضعف و قوت

شعره! به...!

شعر از: نوری شریفی

نه! به زنجیر عقاید
 نه! به بستن دهانها
 نه! به آزار و شکنجه
 نه! به اعدام جوانها
 نه! به سلاخی اندیشه و وجدان
 نه! به اجبار و اسارت دلبران
 نه! به همسر شدن دخترکان از سرفقر
 یا فرار و قتل آنان با تعصب، با زجر
 نه! به آزادی قاتلان ملت
 نه! به قانون امامت تا ولایت
 نه! به اعتیاد کودک تا مرگ
 مثل ریزش از درختی چون برگ
 نه! به خودسوزی مردان و زنان
 بدلیل سفره های خالی از نان
 نه! به محنت و نداری فقیران
 نه! به اختلاس مالی وزیران
 نه! به حبس و کشتن حرمت انسان
 نه! به ویرانی سرزمین ایران
 نه! به اعتراف اجباری زندانی دربند
 نه! به زنجیر و غل و سربند و پابند
 نه! به عدل علی و رأفت اسلامی
 اکرم
 با همه حکم قصاص قاضی و مفتی
 اعظم
 نه! به آتش سوزی جنگل و
 دیروکنیسه
 یا مرگ طبیعت از قبل این ارواح
 خبیثه
 نه! به تخریب بناهای قدیمی
 اصفهان و بستک و شوش صمیمی
 نه! به کشته شدن همه عزیزان
 در خیابان یا که زندان، زنان و
 مردان
 اینهمه نه! از برای چهل واندی سال
 ، تاریک وسیه
 هرچه گویم یا توگویی، ناله هایی
 است که از گوش این مار بدوشان به
 دراست
 لیک فریادشود ناله ما گر همه خیزیم!
 ودر گوش جهان خواهدشد گر همه
 گویم!

که هما کلهری برای سالهای سال در کیهان
 هوایی کار میکرد. او با عباس سلیمی که از
 اعضای دفتر سیاسی سپاه بود، در کیهان
 هوایی کار میکرد. در کتابش مینویسد: "در
 زمین سلیمی بازی میکردم و نظرات او را
 به خود نزدیک میدیدم." ص 319

مینو همتی: در انتهای این نقد و بحث، که
 مطلقاً نه تنها ایرادی ندارد که صورت بگیرد
 که بسیار میتواند به روشن شدن آنچه که در
 زندانها گذشت، کمک کند، انتظار دارید چه
 بشود؟ آیا افشا نویسنده مورد نظر است؟ یا
 بیان حقایق؟ خواننده این
 ادبیات از این نقد ها و رفت و برگشت ها،
 باید بدنبال چه بگردد؟ با توجه به اینکه خود
 شما بیش از همه واقف اید که انتقام گیری از
 گذشته، برای برخی از زندانیان مقاوم که
 از تعرضات شکسته شدگان آسیب های جدی
 جسمی و روحی و روانی خورده اند،
 در ضمیر ناخودآگاهشان عمل میکند.

نسرین پرواز: ببینید حقیقت باید مشخص
 شود. امثال من که زندانی زندانبانی چون
 کلهری بودیم نباید سکوت کنیم. وگرنه مردم
 چطور میتوانند حقیقت را دریابند؟ مردم
 کتاب کلهری را میخوانند و ممکن است باور
 کنند. این وظیفه امثال من است که واقعیت را
 بگوئیم.

من به هیچ عنوان دنبال انتقام گیری نیستم.
 مخالف اعدام و شکنجه هستم. حاضر نیستم
 رای به شکنجه آنهایی بدهم که مرا شکنجه
 کردند. ولی فکر میکنم حقیقت باید روشن
 شود. در فردای سرنگونی رژیم، افراد
 بیشتری که امروز بخاطر اینکه در ایران
 هستند و یا به هر دلیل نمیتوانند چیزی
 بگویند، در مورد همه کسانی که با رژیم
 همکاری کردند سخن خواهند گفت و کلهری
 هم باید پاسخگو باشد. حداقل باید بگوید آن
 تک نویسی ها را علیه چه کسانی انجام داد.
 و چه نوشت. باید در دادگاه مردمی حضور
 پیدا کند و مسئولیت کارهایی را که در کتابش
 به عهده نگرفته بعهد بگیرد.

تازه بعد از سرنگونی رژیم کتابهای زیادی
 در مورد جنایات رژیم چاپ خواهد شد و
 اسامی کسانی نیز که به اشکال متفاوت با
 رژیم همکاری کردند رو خواهد شد. همه این
 افراد، از جمله زندانبان هم باید پاسخگوی
 کارهایی که امروز دارند انجام میدهند باشند.
 کتاب کلهری سندی است که به روشنی نشان
 میدهد، او آگاهانه انتخاب کرد که به عنوان
 یک زندانبان با سپاه پاسداران همکاری کند.
 این کتاب نه یک زندگی نامه، نه خاطرات
 یک زندانی و در ادبیات زندان، که یک
 پروژه سیاسی- عقیدتی- تبلیغاتی است که هما
 مسئولیت انجامش را بر عهده گرفته است./.

یکدیگر را میدانند و بیشتر میتوانند به هم
 فشار بیاورند. و این کاری بود که کسانی مثل
 کلهری میکردند. خودش در کتابش نوشته که
 در مورد برخورد با زندانیان با رئیس زندان
 مشورت میکرد. البته در مورد مزمون این
 مشورت ها ننوشته. در هر صورت منظورم
 این است که مثلاً بازجو نمیداند که من نوعی
 از تنهایی وحشت دارم ولی میتوانم شکنجه
 فیزیکی را تحمل کنم و یا بر عکس. ولی
 دوست من اینها را میداند و وقتی شروع به
 همکاری کند، میتواند باعث فشار بسیار
 مضاعف روی من باشد. در واقع شکنجه مرا
 شدیدتر کند. چرا که حالا کسی را که از
 تنهایی میترسد میفرستد سلول انفرادی و آنی
 را که با تنهایی مشکلی ندارد ولی آستانه
 دردش پائین است، شکنجه فیزیکی میکند.

یک نمونه بارزتر در مورد کسانی که رژیم
 شدند، آنهایی بودند که بازجوها آنها را برای
 شناسایی مبارزین به کارخانه ها، مدارس،
 خیابانها و کلا جاهایی که شلوغ بودند
 میبردند. چرا که در سالهای بین نیمه 57 تا
 59 شرایط باز سیاسی بود و راهپیمایی و
 میتینگهای زیادی برگزار میشد. به یاد دارم به
 کوهنوردیهای صدها نفره میرفتیم و
 سرودهای انقلابی میخواندیم. مردم داخل و یا
 جلوی دانشگاهها و در بعضی چهارراه ها
 جمع میشدند و در مورد آزادی و حق و
 حقوقی که باید داشته باشند بحث میکردند. از
 اینرو خیلی از آدمها بدون هیچ ضرورتی
 یکدیگر را میشناختند. و یا حداقل چهره
 همدیگر را در میتنگ و یا تظاهرات دیده
 بودند.

خوب زندانبانی را که همکاری اطلاعاتی
 میکردند به خیابان و یا همانطور که گفتم به
 جاهای شلوغ می بردند. این زندانبان در
 شناسایی مبارزین به رژیم کمک میکردند.
 آنها ممکن بود نتوانند فرد خاصی را شناسایی
 کنند ولی از طرز لباس پوشیدن جوانان
 میتوانستند حدس بزنند که آنها سیاسی هستند.
 در سالهای اولیه که رژیم قدرت گرفت، لباس
 پوشیدن هواداران بعضی از جریانات حالت
 فرم داشت. وقتی از خیابان رد میشدی
 میتوانستی 90 درصد شرط ببندی که این یا
 آن فرد با این یا آن جریان کار میکند. خوب
 کسی که برای همکاری آمده بود بیرون
 حدسیاتش را میگفت و آن فرد دستگیر میشد.
 در ضمن ما داریم از کسانی حرف میزنیم که
 در این سطوح با رژیم همکاری کردند و مثلاً
 زندانبان شدند، نه در رابطه با کسانی که
 شکستند. چون آنها خیلی زیاد بودند و آنقدر
 شرافت داشتند که آزارشان به کسی در زندان
 نمیرسید و بیرون از زندان هم با بیکاری
 دست و پنجه نرم میکردند. و رژیم هم دست
 آنها را در کیهان هوایی بند نکرد. در صورتی

آخرین وضعیت نازنین محمدنژاد در ۵۰ مین روز از بازداشت وی

بیش از ۵۰ روز از بازداشت #نازنین_محمدنژاد، دانشجوی رشته زبان روسی دانشگاه علامه میگذرد. این فعال صنفی دانشجویی در ۱۸ آذرماه با یورش نیروهای اطلاعات سپاه در منزل شخصی خود در تهران بازداشت شد و از آن هنگام تاکنون، بدون هیچگونه دلیل و اتهام روشنی در بند دو-الف #زندان اوین محبوس است. محمدنژاد مطالب متعددی را در خصوص مسائل صنفی دانشجویی، زنان و جنبش‌های کارگری نوشته و با نشریات دانشجویی و همچنین #نشریه گام نیز همکاری داشته است. او پیش از آن که در #دانشگاه علامه مشغول به تحصیل شود، دانشجوی دانشگاه تهران بود که به سبب فعالیت‌های دانشجویی خود، یک سال از تحصیل محروم شد و بعدتر در جریان وقایع سال ۸۸ چند روزی را در بازداشت سپری کرد.



فعال دانشجویی

نازنین محمدنژاد

مدتی است که موتور سرکوب سرمایه‌داران و دولت‌حامی این طبقه، بر شدت حملات خود به فعالان طیف‌های گوناگون کارگری، دانشجویی و سیاسی افزوده است. بازداشت نازنین محمدنژاد به دلیل عدم اطلاع رسانی در سکوت خبری انجام شد و مدتی طول کشید تا خبر آن رسانه‌ای شود. این مسئله نشان‌دهنده اهمیت خبررسانی گسترده و به‌هنگام است. البته خبررسانی صرف به‌تنهایی نمیتواند فعالین صنفی نظیر محمدنژاد را از زندان برهاند اما میتواند گام بزرگی در این مسیر بردارد. مسئله همچنان بر ضرورت تشکیل‌یابی و یکصدایی است. اگر آزادی‌خواهان خود را در جبهه‌های واحد بیابند و خودشان را متشکل سازند، سیستم سرکوب دیگر قادر نخواهد بود که به این سادگی آنان را بازداشت و محاکمه کند.

دانش آموزان در آتش می سوزند!

دانش‌آموزی به نام امین الیاسی عصر چهارشنبه، ۸ بهمن، در بیمارستان طالقانی اهواز درگذشت. او دومین نوجوانی است که در جریان آتش‌سوزی در مدرسه کانکسی روستای کنگرستان از توابع دزفول مجروح شده بود.



دو دانش‌آموز در آتش‌سوزی مدرسه کانکسی پیرامون دزفول جان باختند

در جریان آتش‌سوزی سه معلم و سه نوجوان از اهالی روستای مزبور دچار سوختگی شدند، که تا کنون دو نفر از نوجوانان جان باخته‌اند و گفته می‌شود که وضعیت سایر آسیب‌دیدگان "نامساعد" است. به گزارش خبرگزاری‌های ایران معلمانی که در حادثه آسیب دیدند، در بیمارستان بستری هستند. گفته می‌شود که هر سه معلم جزو نیروهای حق‌التدریسی هستند.

درباره علت آتش گرفتن مدرسه کانکسی در دوشنبه ۲۹ دی نظرهای گوناگونی بیان شده است. نخست گفته می‌شد که حادثه بر اثر برخورد صاعقه با کانکس روی داده، اما مدیریت بحران استان خوزستان می‌گوید: «بر اساس بررسی‌های انجام‌شده، این آتش‌سوزی بر اثر برخورد صاعقه نبوده است و بر اساس شواهد موجود، مصدومان، عارضه ریوی ناشی از استنشام گاز داشته‌اند.»

از سوی دیگر، شاهدان عینی ماجرا و برخی معلمان آسیب‌دیده گفته‌اند که "بر اثر اصابت صاعقه، گاز پیک‌نیک منفجر" شده و باعث حریق شده است.

به علت نبود ساختمان کافی و مناسب برای مدارس، برخی از مدرسه‌ها، به ویژه در روستاهای دور و مناطق عشیره‌ای ایران، در کانکس مستقر شده است، که از خدمات و امکانات ایمنی برخوردار نیستند.

گلرخ ابرایی از زندان قرچک ورامین به زندان آمل تبعید شد



گلرخ ابرایی، زندانی سیاسی یکشنبه‌شب مورخ ۵ بهمن‌ماه از زندان قرچک ورامین به زندان آمل تبعید شد. گلرخ ابرایی که در تاریخ ۲۳ آذرماه همراه با ضرب و شتم از زندان قرچک به بازداشتگاه اطلاعات سپاه موسوم به بند ۲ الف زندان اوین منتقل شده بود، ظهر روز گذشته پس از ۴۳ روز بازجویی به زندان قرچک ورامین بازگردانده شده بود.

به گزارش هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، یکشنبه‌شب مورخ ۵ بهمن‌ماه ۱۳۹۹، گلرخ ابراهیمی ابرایی، زندانی سیاسی از زندان قرچک ورامین به زندان آمل تبعید شد.

گلرخ ابرایی که در تاریخ ۲۳ آذرماه همراه با ضرب و شتم از زندان قرچک به بازداشتگاه اطلاعات سپاه موسوم به بند ۲ الف زندان اوین منتقل شده بود، ظهر روز گذشته پس از ۴۳ روز بازجویی به زندان قرچک ورامین بازگردانده شده بود. وی دقیقی پس از انتقال به زندان قرچک مجدداً به زندان آمل فرستاده شد.

صبا کردافشاری؛ ضرب و شتم و نقض مضاعف اصل تفکیک جرایم در قرچک



صبا کردافشاری، فعال مدنی زندانی روز سه‌شنبه ۷ بهمن‌ماه همراه با ضرب و شتم از بند ۸ زندان قرچک ورامین به بند ۶ این زندان منتقل شد. این زندانی اکنون بدون رعایت اصل تفکیک جرائم در کنار زندانیان متهم به جرائم خشن بسر می‌برد. صبا کردافشاری پیشتر توسط دادگاه انقلاب تهران به ۲۴ سال حبس که ۱۵ سال از آن به عنوان مجازات اشد قابل اجراست محکوم شده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، روز سه‌شنبه ۷ بهمن‌ماه ۱۳۹۹، صبا کردافشاری، فعال مدنی زندانی همراه با ضرب و شتم از بند ۸ زندان قرچک ورامین به بند ۶ این زندان منتقل شد.

روز سه‌شنبه ماموران زن و «یک منبع مطلع از وضعیت خانم کردافشاری در این خصوص به هرانا گفت: مرد گارد زندان با کوبیدن باتوم و شوکر به در و دیوار برای ایجاد رعب و وحشت وارد بند ۸ شدند و سایر زندانیان را تهدید کردند که یا صبا کردافشاری منتقل خواهد شد یا آنها می‌دانند و ماموران گارد. نهایتاً خانم کردافشاری که در هواخوری بند بود را روی زمین کشانده و از بند خارج کردند. دستانش را به حالت «قپونی پشتش پیچانده بودند و به همین دلیل دستان صبا کاملاً کبود شده است.»

مطالب، نشریه ها و مصاحبه های تلویزیونی سازمان رهایی زن را می توانید از طریق آدرس های زیر دنبال کنید و با ما همراه باشید

سایت نشریه رهایی زن

<https://rahaizanorg.blogspot.com>

آرشیو مقالات

<http://rahai-zan.blogspot.com>

برنامه ها، تلویزیون و مصاحبه ها

<https://www.rahaizan.tv>

تلگرام رهایی زن

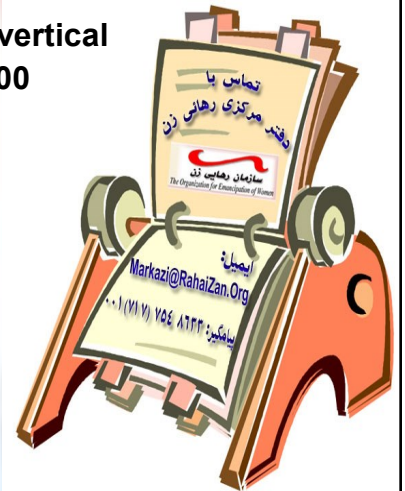
@rahaizan

تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته دوشنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به وقت تهران می توانید بیننده

تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd
HoT BIRD
Frequency 11541 vertical
Symbol Rate: 22000
Pol V
FEC 5.6



برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و رویاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: motiei_rojan@yahoo.com

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

آلمان: شراره رضانی

تلفن تماس: 00491737237038

ایمیل: shararehzaei.p@gmail.com

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

گوتنبرگ سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: sara_tina2003@yahoo.com